

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵: ۱۷۱-۱۴۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۲۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۱۱/۲۵

اضطراب و نقش آن در کنش سیاسی

(مطالعه موردی: دانشجویان پسر دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه تهران)

* علی اشرف نظری

** حنیف عموزاده مهدیرجی

چکیده

احساسات انسانی، تمام ابعاد زندگی بشر را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و تصور بروز کنش سیاسی کاملاً عقلانی از سوی شهروندان مورد تأمل و نقد قرار گرفته است. برخی از عوامل روانی مثل اضطراب، به عنوان یک متغیر تأثیرگذار درونی در انسان، نه تنها زندگی روزمره ما، بلکه حیات سیاسی اکثر شهروندان را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد. در مقاله حاضر، اثر اضطراب به عنوان متغیری تأثیرگذار بر رفتار سیاسی شهروندان مورد توجه قرار گرفته است. برای آزمون فرضیه، بر اساس قضیه حد مرکزی، نمونه‌ای ۳۵ نفره از میان دانشجویان پسر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در سال ۱۳۹۱ ه.ش مد نظر گرفته شده است. استدلال اصلی مقاله این است که تأثیرگذاری اضطراب بر سطح رفتار سیاسی، ماهیت دو سویه دارد: نخست، هر چه اضطراب افزایش یابد، سطح رفتار سیاسی شهروندان نیز افزایش می‌یابد؛ اما اگر میزان اضطراب به درجه خطرناک و بیمارگونه خود نزدیک شود و موجب تنش‌های اضطرابی- روانی شود، در آن صورت نه تنها رفتار سیاسی افزایش نمی‌یابد، بلکه شهروندان برای کاهش دادن به میزان اضطراب خود، سعی در استفاده از سازوکارهای دفاعی می‌کنند که این مسئله به نحوی دو قطبی می‌تواند از یکسو تشدید فعالیت‌های اجتماعی و از

aaashraf@ut.ac.ir

hammozadeh@ut.ac.ir

* نویسنده مسئول: دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تهران

** دانشجوی دکتری سیاست‌گذاری، دانشگاه تهران

۱۴۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

سوی دیگر، انزوای سیاسی را برای آنها در پی داشته باشد. در پایان مقاله، مدلی ارائه شده که می‌تواند چگونگی بازگشت تعادل به جامعه را نمایش دهد.

واژه‌های کلیدی: اضطراب، عقلانیت، سیاست، مشارکت، روانشناسی سیاسی.

مقدمه

در آثار کلاسیک، رفتار آدمی در مجموعه‌های انسانی همچون طبقه، قوم یا گروه‌های ثانویه بررسی شده است. «گوستاو لوبون^۱»، نخستین پژوهشگری است که به مطالعه روان‌شناسی اقوام مختلف پرداخته است. در آثار متأخر لوبون، بررسی رفتار سیاسی گروه‌ها و طبقات اجتماعی، به‌ویژه طبقه کارگر و توده مردم مورد توجه بیشتری قرار گرفت (لوبون، ۱۳۷۱: ۱۶-۱۹).

اما شاید مشکل کار لوبون بیش از هر چیز، برداشت کلاسیک و پیشافروری وی - که مبتنی بر تصویری عقلانی از انسان بود - تلقی گردد. بسیاری از افراد وقتی صحبت از روان‌شناسی می‌کنند، بر این باور هستند که روان‌شناسی، مجموعه رفتاری است که مبتنی بر عقلانیت فرد بوده، کاملاً قابل پیش‌بینی است. در صورتی که در یافته‌های جدید محققان بزرگ قرن بیستم به بعد، نشان داده شده که رفتار انسان‌ها بر اساس مؤلفه‌های مختلفی می‌تواند استوار باشد و نمی‌توان همه‌چیز را به عقلانیت فروکاست (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۶).

بررسی رفتار سیاسی انسان ذیل مجموعه رفتارهای اجتماعی وی در قالب مباحث روان‌شناسی اجتماعی و سیاسی، مدتی است که مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. در این میان، رفتار سیاسی دانشجویان، موضوعی به نسبت پیچیده در حوزه مطالعات روان‌شناسی سیاسی محسوب می‌شود. در میان آثار مطرح‌شده در میان فارسی‌زبانان، برخی جنبش‌های دانشجویی را کلیتی منسجم و تحت تأثیر امور گفتمانی و غیر گفتمانی و در قالب پراکسیس موجود در محیط دانشگاهی و جامعه بررسی می‌کنند (ر.ک: کچوئیان و کلانتری، ۱۳۹۳) و عده‌ای دیگر قائل به پیش‌بینی ناپذیری رفتار سیاسی ایرانیان به‌ویژه دانشجویان هستند (ر.ک: اصلاحچی، ۱۳۸۷).

به نظر می‌رسد که این دسته‌بندی‌ها به شکلی ذهنی و گسسته از واقعیت‌های عینی مرتبط با عوامل اثرگذار بر کنش سیاسی صورت پذیرفته است. در واقع آثار منتشرشده بیشتر با نگاهی جامعه‌شناختی به دنبال قاعده‌مند توصیف نمودن کنش سیاسی دانشجویان بوده‌اند (ر.ک: Mashayekhi, 2001). در حالی که مقاله حاضر به دنبال طرح مسئله‌ای جدید برای بررسی رفتار سیاسی شهروندان از منظری روان‌شناختی است. به

1. Gustave Le Bon

طور کلی کنش سیاسی بروندادی است برآمده از رابطه میان شهروندان و ساخت قدرت سیاسی که امروزه و در عصر جدید در قالب سازوکارهای دموکراتیک و انتخاباتی نمود یافته است. بنابراین بررسی رفتار و کنش سیاسی دانشجویان می‌باید از این منظر و در چارچوب شاکله‌های رفتاری شکل‌گرفته در دوران مبارزه برای کسب قدرت در ساختار سیاسی، آن هم به صورت بیشتر مسالمت‌آمیز مورد توجه قرار گیرد.

با توجه به اینکه اینگونه تعابیر کلاسیک، تأثیر مؤلفه‌های احساسی بر رفتار سیاسی انسان را نادیده می‌گیرند، این مقاله سعی کرده تا دیدگاه پیشین را نقد کند و مؤلفه‌های هیجانی و احساسی را به عنوان منابع رفتار سیاسی انسان نمایش دهد. عمده تحقیقات صورت‌گرفته در ایران نیز معطوف به بررسی رفتار انتخاباتی حوزه‌های مختلف انتخاباتی بر اساس عوامل اجتماعی و اقتصادی بوده است (ر.ک: جعفری‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰). توجه به جغرافیا، مذهب، گروه‌های مرجع، رسانه و تبلیغات و... از جمله عوامل مورد ارزیابی است که در این میان بی‌توجهی به عوامل روانی کاملاً مشهود به نظر می‌رسد (ر.ک: محمدی‌فر و دیگران، ۱۳۹۲).

نخستین پرسشی که پژوهشگر با آن روبه‌رو می‌شود، بررسی رابطه میان اضطراب و سطح رفتار سیاسی است. در ضمن با تغییر میزان اضطراب، چه نوع رفتار سیاسی را می‌توان از یک شهروند یا فعال سیاسی انتظار داشت؟ آیا اضطراب فی‌نفسه می‌تواند در وقوع یک کنش سیاسی تعیین‌کننده باشد؟ راه‌کارهای مناسب برای کنترل اضطراب سیاسی شهروندان کدامند؟

در این مقاله تلاش شده که با نگاهی هدفمند به رویکردهای مهم در حوزه روان‌شناسی سیاسی، به تحلیل نقش اضطراب در سیاست و کنش سیاسی پرداخته شود، تا امکان تجزیه و تحلیل فرضیه این مقاله فراهم گردد. فرضیه مقاله این است که تأثیرگذاری اضطراب بر سطح رفتار سیاسی، ماهیت دوسویه دارد: نخست، هر چه اضطراب افزایش یابد، سطح رفتار سیاسی شهروندان نیز افزایش می‌یابد؛ اما اگر میزان اضطراب به درجه خطرناک و بیمارگونه خود نزدیک شود و موجب تنش‌های اضطرابی - روانی شود، در آن صورت نه تنها رفتار سیاسی افزایش نمی‌یابد، بلکه شهروندان برای کاهش دادن به میزان اضطراب خود سعی در استفاده از سازوکارهای دفاعی می‌کنند که این مسئله می‌تواند موجب دوقطبی شدن کنش سیاسی شود و در نتیجه از یکسو

موجب تشدید فعالیت‌های اجتماعی و از سوی دیگر سبب انزوای سیاسی شود. بررسی صورت‌گرفته در این مقاله نیز نشان می‌دهد که شصت درصد از دانشجویانی که دارای اضطراب نرمال هستند، با افزایش میزان اضطراب، سطح رفتار سیاسی در آنها افزایش می‌یابد؛ اما در وضعیت اضطراب خطرناک، رفتار سیاسی دوقطبی دارند. مطالعه موردی صورت‌گرفته در این تحقیق مربوط به ۳۵ دانشجوی پسر دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران است که در اردیبهشت‌ماه سال ۱۳۹۱ انجام گرفته است. در این راستا برای سنجش میزان اضطراب و سطح رفتار سیاسی از دو پرسشنامه استفاده شده است. مورد نخست، آزمون اضطراب کتل^۱ است که شامل چهل سؤال است و پرسشنامه دوم که توسط محقق تدوین شده است، در برگیرنده هجده پرسش پژوهشی است.

پیش‌بینی مقاله حاضر این است که آزمون‌شونده دارای اضطراب متوسط و نرمال (تراز ۴ تا ۶)، سطح رفتار سیاسی متوسط یا رو به بالا خواهد داشت (بین ۲/۵ تا ۳/۵)؛ اما اگر اضطراب فرد، نمره بالایی را در برگرد (تراز ۷ و ۸ به شکل روان آزرده و تراز ۹ و ۱۰ به شکل مرضی و بیمارگونه)، شاهد کاهش سطح رفتار سیاسی خواهیم بود؛ زیرا وی به سمت استفاده از سازوکارهای دفاعی رفته و در جهت تشدید فعالیت‌های اجتماعی یا انزوای سیاسی حرکت می‌کند.

در ادامه مقاله، در بخش تبیین مفاهیم، ابتدا واژگان مورد استفاده در تحقیق به‌طور اجمالی تعریف شده و پس از آن محقق سعی کرده است تا نظریه‌های علمی مرتبط با موضوع پژوهش را بیان نماید. در این بخش، آرای نظریه‌پردازانی همچون فروید، آدلر و در نهایت مارکوس بررسی می‌شود. پس از چارچوب نظری، داده‌های میدانی‌ای که محقق از آنها استفاده کرده، مطرح شده است و در ادامه آن، مدلی ارائه خواهد شد که می‌تواند چگونگی بازگشت تعادل مشارکت‌پذیری سیاسی را تشریح کند.

تبیین مفاهیم

از آنجایی که موضوع تحقیق حاضر به دنبال بررسی تأثیرات اضطراب و رفتارهای نامطلوب سیاسی بر سطح مشارکت و فعالیت سیاسی افراد جامعه است، در ادامه بحث،

رفتار سیاسی

روانشناسی سیاسی به دنبال تبیین رفتار سیاسی افراد به‌ویژه شهروندان و فعالان سیاسی است. البته دامنه تعریف برای مفهوم رفتار سیاسی بسیار وسیع بوده و انواع کنش‌های عادی روزمره گرفته تا رأی دادن، جنگ، خشونت و حتی کشتار دسته‌جمعی را شامل می‌شود. در واقع رفتار سیاسی را می‌توان مجموعه عکس‌العمل‌های انسان در نظر گرفت که معطوف به قدرت و اقتدار است و ابتدا با رفتارهای مسالمت‌آمیز برای کسب قدرت شروع شده و در نهایت افراط‌گرایی، تروریسم، قتل و خشونت را در برمی‌گیرد. پاره‌ای از نویسندگان به‌ویژه محققان آمریکایی از واژه مشارکت سیاسی نیز استفاده می‌کنند که در برگیرنده مجموعه فعالیت‌های فرد برای دستیابی به قدرت است و بیشتر بر جنبه مسالمت‌آمیز رفتار سیاسی تأکید دارد که عمدتاً در قالب رأی دادن و فعالیت در احزاب و تشکل‌های سیاسی خلاصه می‌شود (فتحی آشتیانی، ۱۳۸۵: ۲۷-۲۹).

«جولیان وودوارد»^۱ و «المو روپر»^۲ برای استخراج شاخص‌های رفتار سیاسی، مصاحبه‌ای را میان هشت هزار نفر از شهروندان آمریکایی ترتیب داده‌اند. نتیجه تحقیق این دو نشان می‌دهد که رفتار سیاسی شهروندان از پنج جریان مختلف تشکیل شده است. وودوارد این جریانات^۳ را اینگونه طبقه‌بندی می‌کند:

۱. رأی دادن و فعالیت انتخاباتی
۲. حمایت از یک گروه سیاسی از طریق عضویت در آن
۳. ارتباط‌گیری با شخصیت‌های پارلمانی
۴. عضویت در یک حزب سیاسی و تلاش در جهت ارتباط‌گیری با اعضای حزب در پارلمان
۵. مشارکت مقدماتی در سیاست از طریق گفتگو و بحث کردن با دوستان و آشنایان (Woodward & Roper, 1956: 133).

1. Julian Woodward
2. Elmo Roper
3. Channels

وودوارد معتقد است که اعتبار ظاهری^۱ این شاخص‌ها برای سنجش رفتار سیاسی کفایت می‌کند؛ زیرا الگوهای رفتاری تحت تأثیر مؤلفه‌های زیادی همچون جغرافیا و فرهنگ بوده، انواع زیادی را شامل می‌گردند (Woodward & Roper, 1956: 134).

همان‌طور که ملاحظه شد، وودوارد بیشتر بر اساس رفتار انتخاباتی و دموکراتیک رأی‌دهندگان آمریکایی به استخراج این شاخص‌ها پرداخته است و با توجه به تعریفی که در این اثر از رفتار سیاسی ارائه شده است، نمی‌توان این پرسشنامه و شاخص‌های آن را جامع و مانع نامید. با این حال اثر وودوارد می‌تواند چارچوب کلی برای ارائه شاخص جهت ارزیابی رفتار سیاسی طبق تعریف مطرح‌شده در اختیار قرار دهد. از سوی دیگر شکل طرح سؤالات این محقق، بر اساس رفتارهای آزمون‌شونده است.

با توجه به اینکه کشور ایران مدت زمان اندکی است که تجربه فرآیندهای انتخاباتی را به خود دیده و فعالیت سیاسی چند دهه‌ای است که در کشور رواج یافته است، انتظار می‌رود تا شهروندان با محافظه‌کاری بیشتری درباره رفتار سیاسی خود نظر دهند. از این رو پرسش‌های مطرح‌شده توسط پژوهشگر می‌بایست ماهیت انتزاعی‌تری داشته باشد. در این تحقیق، هفت شاخص زیر برای طراحی پرسشنامه و تحلیل داده‌ها در نظر گرفته شده است:

۱. مطالعه روزنامه، گوش دادن به اخبار، پرس‌وجو درباره وقایع سیاسی اتفاق‌افتاده

در طول روز

۲. بحث کردن و شرکت در سخنرانی‌ها و گردهمایی‌های سیاسی

۳. مشارکت در انتخابات به عنوان رأی‌دهنده و هوادار یک کاندیدای خاص

۴. عضویت در ستادهای انتخاباتی متعلق به کاندیداها

۵. عضویت در گروه‌های سیاسی، احزاب و حتی گروه‌های نفوذ

۶. تماس با نخبگان سیاسی

۷. شرکت در فعالیتهای اعتراضی

هفت شاخص یادشده تقریباً تمامی عوامل به‌کاررفته در بخش تعاریف را نشان می‌دهد. البته به جز شاخص جنگ و کشتار که در واقع رفتاری فراتر از رفتارهای

۱۵۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
اعتراضی چون تظاهرات تلقی شده و اساساً تناسبی با ویژگی‌های رفتار سیاسی
قاعده‌مند در دنیای امروز ندارد.

اضطراب

اضطراب، معمول‌ترین پاسخ به محرک تنش‌زاست. منظور از اضطراب، هیجانی است که در قالب کلمه‌هایی همچون دل‌شوره، نگرانی، تنش و ترس تجربه می‌شود. در مواجهه با رویدادهای رنج‌آورتر از تحمل معمولی آدمی، گاهی مجموعه نشانه‌های حاد ناشی از اضطراب به نام اختلال «تنش پس‌آسیبی»^۱ بروز می‌کند. نشانه‌های عمده این اختلال عبارتند از احساس بیهودگی همراه با بی‌علاقگی به فعالیت‌های قبلی و احساس بیگانگی با دیگران، بازسازی مکرر فاجعه در خاطرات و رؤیاهای، اختلال در خواب و همچنین نداشتن تمرکز برای امور روزمره (اتکینسون و دیگران، ۱۳۸۸: ۵۲۸). این اختلال پس از رویداد آسیب‌زا ایجاد شده و ممکن است هفته‌ها، ماه‌ها و حتی در مواقعی سال‌ها به طول بینجامد. اما این اختلالات باعث بروز واکنش‌های خاصی از طرف افراد سانحه‌دیده می‌شود، نظیر خشم و پرخاشگری و افسردگی و خمودگی.

سازوکارهای دفاعی

سازوکارهای دفاعی، شیوه غیر ارادی و تقریباً ناخودآگاهانه و غیر تعقلی برای کاهش اضطراب و حفظ شخصیت است که تحریف واقعیت و خودفریبی، کم و بیش در آنها به چشم می‌خورد. افراد در مواجهه با خطر در اکثر مواقع از چند سازوکار استفاده می‌کنند که عبارتند از: سرکوب^۲، تصعید^۳، واکنش‌سازی^۴، فراقنی^۵، عمل‌زدایی^۶، انزوا^۷، جابه‌جایی^۸ و تثبیت^۹ (فیست و فیست، ۱۳۸۷: ۴۹-۵۵).

1. Post-Traumatic Stress Disorder
2. Repression
3. Sublimation
4. Reaction Formation
5. projection
6. Undoing
7. Isolation
8. Displacement
9. Fixation

در این میان برخی از سازوکارهای دفاعی ای که فرد مضطرب از آن استفاده می‌کند، ماهیتی مرتبط با کنش‌های اجتماعی افراد و همچنین تناسبی مفهومی با پژوهش کنونی دارند. در این بین، مفاهیمی چون تصعید و جابه‌جایی مورد توجه قرار گرفته است. تصعید یا والایش به آن معناست که فرد به جای سرکوب هدف، آن را با اهداف اجتماعی و فرهنگی جایگزین می‌کند. بازگشت فرد به فعالیت‌های اجتماعی و هنری در این راستا قابل تبیین است. از سوی دیگر فرد مضطرب پس از شکست، در حذف مانع از سازوکار دفاعی جابه‌جایی استفاده می‌کند. جابه‌جایی باعث انتقال امیال نامعقول فرد به اشخاص و یا اشیای گوناگون می‌شود (شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۶۴-۶۹). انتقال خشونت فرد مضطرب از یک شیء یا فرد به شیء یا فردی دیگر به کمک سازوکار دفاعی جابه‌جایی قابل توجیه است.

پیشینه پژوهش

نخستین بار فروید، اضطراب را وارد ادبیات پژوهشی رشته روان‌شناسی کرد. در نظر فروید، انسان متعارف کسی است که مراحل رشد جنسی - روانی را با موفقیت گذرانده باشد و در هیچ‌یک از مراحل بیش از حد تثبیت نشده باشد. در روان‌شناسی، انسان‌های نامتعارف را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: یکی افرادی که اختلالات عصبی دارند و دیگر افرادی که حالات شدید روانی دارند و اصطلاحاً به آنها افراد روان‌پریش^۱ گویند. هسته مرکزی حالات روان‌رنجوری یا نوروتیک^۲ یا همان روان عصبی، اضطراب است. نوروها، کوشش برای تسکین اضطراب‌ها هستند که باعث ایجاد تعارض می‌شوند. در مکتب فروید، اضطراب یک ترس درونی است، ترس از اینکه مبدا تجارب تلخ گذشته دوباره یادآوری شوند؛ تجاربی که با تنبیه و ممانعت از ارضای کشش‌های غریزی همراه بوده است. در واقع اضطراب به‌مانند زنگ خطری است برای خود که مبدا تجارب دردآور گذشته دوباره تکرار شود. اضطراب در این رویکرد با ترس یکسان است؛ با این تفاوت که منبع ترس، خارجی و بیرونی است، اما اضطراب، حالتی درونی دارد (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۶۵: ۵۱-۵۵).

1. Psychotic
2. Neurotic

فروید، اضطراب‌ها را به سه دسته اضطراب عینی^۱، اضطراب روان‌رنجور^۲ و اضطراب اخلاقی^۳ تقسیم می‌کند. اضطراب عینی تقریباً به ترس شباهت دارد. این نوع اضطراب به صورت احساس خوشایند و نامشخص درباره‌ی خطری احتمالی تعریف می‌شود. عموماً وقتی تهدید عینی دیگر وجود نداشته باشد، ترس ما فروکش می‌کند. اما اضطراب روان‌رنجور در کودکی ریشه دارد و به صورت نگرانی از خطر نامعلوم تعریف می‌شود. خود این احساس در «آگو» (خود) وجود دارد، اما از تکانه‌های نهاد سرچشمه می‌گیرد. از سوی دیگر، اضطراب اخلاقی قرار دارد که عمدتاً از ۵-۶ سالگی آغاز می‌شود. این اضطراب به عنوان پیامد تعارض میان خود و فراخودمان صورت می‌گیرد (شولتز و شولتز، ۱۳۸۹: ۶۲-۶۴).

اما پس از فروید، «آدلر» قرائت دیگری از مفهوم اضطراب مطرح کرد. اجتماع یا علاقه اجتماعی، کلیدواژه فهم آثار آدلر محسوب می‌شود. آدلر، این مفهوم را به صورت استعداد فطری فرد برای همکاری کردن با دیگران جهت رسیدن به هدف‌های شخصی و اجتماعی تعریف کرده است. وی معتقد بود که انسان را نمی‌توان مجزا از دیگران مطالعه کرد، بلکه مطالعه انسان فقط باید در زمینه اجتماعی او انجام پذیرد. نوروز^۵ و سایکوز^۶ کوششی است برای رها کردن فرد از تمام محدودیت‌های جامعه. در واقع تلاش برای برتری^۷، انگیزه اصلی انسان محسوب می‌گردد. برتر بودن یعنی فراتر رفتن از آنچه هم‌اکنون هستیم (فیست و فیست، ۱۳۸۷: ۸۷-۹۰).

این برتر بودن به معنی رهبری یا تسلط کل جامعه نیست، بلکه می‌تواند اداره عالی یک زندگی را نیز شامل شود. افراد روان‌رنجور بیش از افراد عادی، زندگی خود را بر پایه کسب قدرت و تسلط بر دیگران بنا می‌کنند. عقده حقارت می‌تواند ناشی از ضعف‌های روانی یا اجتماعی باشد که به صورت ذهنی احساس می‌شود و یا از معلولیت‌های واقعی بدن نشئت می‌گیرد. تمایل بیش از حد به کسب قدرت موجب می‌شود که فرد دائماً

-
1. Objective Anxiety
 2. Neurotic Anxiety
 3. Moral Anxiety
 4. Ago
 5. Neurosis
 6. Psychosis
 7. Striving for Superiority

تمامی مسئولیت‌ها و خواسته‌هایی را که دیگران و جامعه از او انتظار دارند، قبول کند (پروچاسکا و نورکراس، ۱۳۸۷: ۱۱۲-۱۱۸).

یعنی نوروز به عبارت ساده آن، حاصل برآیند فرد، تجربه، محیط و درنهایت درخواست‌های او از زندگی است. نظریهٔ آدلر از این جهت حائز اهمیت است که به نقش قدرت‌طلبی در رفتار فرد تأکید می‌کند. در ادبیات جدیدی که دربارهٔ شخصیت قدرت‌طلب نوشته شده است، نظریه‌پردازان تلاش کرده‌اند به جای توصیف قدرت‌طلبی به عنوان سندرم (نشانگان)^۱ پیش‌داوری یا به عنوان مقوله‌ای ذاتاً سیاسی، هستهٔ روان‌شناختی آن را از طریق تأکید بر جهت‌گیری اجتماعی - احساسی^۲ یا شناختی مشخص کنند. نظریه‌پردازانی که جهت‌گیری اجتماعی - احساسی را در دستور کار قرار می‌دهند، هستهٔ روان‌شناختی، قدرت‌طلبی را با تأکید بر جهت‌گیری‌های عاطفی - اجتماعی یا شناختی در رابطه با افرادی که دارای افکار خشن^۳ یا احساساتی هستند، مطالعه قرار می‌کند. در این زمینه، پژوهشگران معتقدند که شخصیت‌های قدرت‌طلب، خشن یا احساساتی و مهربان هستند (تد گرتزل و هانس ایسنک^۴)، دائماً احساس ترس می‌کنند (دیوید وینتر و بیل پترسون^۵)، جهان را جای خطرناکی می‌دانند (جان داکیت^۶)، از خودمختاری فردی ناخرسند هستند و احساس خوشایندی نسبت به آن ندارند (دتلف اُستریچ^۷) و هم‌نوایی را ابزاری برای تحقق نظم اجتماعی می‌پندارند (Pratto, 2004: 4).

ایسنک پس از بررسی دو تیپ شخصیتی «برون‌گرا» و «روان‌پریش» یا «یک‌دنده»^۸ استدلال کرد که شخصیت روان‌پریش یا یک‌دنده، فرد را جزم‌گرا، حيله‌گر، ماکیاولی‌گرا و مصمم می‌کند. افرادی که در این دسته قرار می‌گیرند، خونسرد، القاپذیر، ستیزه‌جو و احتمالاً بیشتر مستعد تعصب و عدم گذشت نسبت به دیگران هستند (Augoustinus & Reynolds, 2001: 89).

1. Syndrome
2. Socio-emotional
3. Tough- Minded
4. Ted Goertzel and Hans Eysenck
5. David Winterand Bill Petersen
6. John Duckitt
7. Detlef Oesterreich
8. Psychoticism or Toughmindedness

۱۵۴ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵

مارکوس^۱، مهم‌ترین پژوهشگر در حوزه تأثیر اضطراب بر رفتار سیاسی محسوب می‌شود. وی کار خود را با انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا در حد فاصل سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۰ شروع کرد و نتیجه نهایی آن را به صورت یک نظریه جامع در سال ۱۹۹۳ منتشر کرد. اثر برجسته مارکوس در این مقاله به عنوان نظریه تبیین‌کننده فرضیه انتخاب شده است که در قالب نظریه هوش عاطفی به آن پرداخته خواهد شد. در کنار آثار مارکوس، پژوهشگران دیگری نیز به بررسی تأثیر اضطراب بر رفتار سیاسی پرداخته‌اند. در این راستا لین، توانایی شناختی مردم را با ماهیتی تجربی مطالعه کرده است. از این منظر، وی معتقد است که تکالیف بازاری (اقتصادی) با توجه به وجود جدل‌های اجتماعی میان فعالان اقتصادی، اطلاع‌رسانی سایبرناتیک و وجود سازوکار تنبیه و پاداش درون بازار، نوعی تقابل را با تکالیف سیاسی شکل می‌دهد؛ زیرا وظایف سیاسی بر محدود کردن گردش آزادانه اطلاعات و آموزش غیر مؤثر تأکید دارد، اما سازوکارهای مربوط به بازار در مقابل آن قرار می‌گیرد (Lane, 1983: 468).

این همان نظری است که مک‌گرو به عنوان مؤلفه‌های شناختی مطرح می‌کند. شناخت اجتماعی به این معنی که چگونه مردم درباره خودشان و دیگران فکر می‌کنند و شناخت سیاسی از این جهت که مردم چه تصوراتی نسبت به جهان سیاست دارند؛ زیرا شناخت شهروندان بر نحوه رفتار و قضاوت سیاسی آنها مؤثر است (MacGraw, 2000: 88-87).

هر دو مؤلف بر نقش اطلاع‌رسانی و عناصر شناختی بر رفتار سیاسی تأکید داشتند که خلاصه موارد یادشده، در کار جاناتان مک‌دونالد و گابریل لنز نیز دیده می‌شود. این دو بر این باورند که اضطراب به عنوان عامل تحریک‌کننده برای کسب اطلاعات عمل می‌کند. تأثیر اضطراب بر جمع‌آوری اطلاعات به این شکل است:

الف) افرادی که احساس اضطراب می‌کنند، خود را نیازمند دریافت اطلاعات می‌دانند.

ب) شهروندانی که احساس اضطراب می‌کنند، از منابع اطلاعاتی آماده (در دسترس) برای غلبه بر استرس خود استفاده می‌کنند.

ج) آنها خود را بیشتر موظف به رأی دادن می‌دانند، تا کسانی که احساس اضطراب ندارند (Lenz & McDonald, 2008: 479- 482).

در واقع مجموعه‌ای از عوامل شناختی باعث می‌شود تا افراد درصدد کسب اطلاعات از جهان سیاست برآیند. بنابراین مشخصه‌هایی چون تهدیدهای امنیتی و اقتصادی به عنوان عوامل شتاب‌دهنده در جهت کسب اطلاعات برای شهروندان عمل می‌کنند که این پدیده نیز در قالب نظریه هوش عاطفی به طور کامل بررسی خواهد شد.

البته شناخت سیاسی تنها محدود به جهان سیاست نیست. ارزیابی شهروندان درباره نخبگان سیاسی نیز در زمره شناخت سیاسی تلقی می‌شود. حساسیت شهروندان به مسائلی چون فساد اخلاقی، مهارت‌های نخبه سیاسی در حوزه‌های اقتصاد کلان، اعتقاد نخبگان به روش حل مسالمت‌آمیز منازعات سیاسی (به‌ویژه در کشورهای دموکراتیک)، وجود چارچوب‌های اخلاقی - حمایتی از سیاست‌های اشخاص بلندپایه مملکتی و...، همگی جزء مؤلفه‌های تأثیرگذار بر شناخت سیاسی شهروندان است که باعث می‌شود افراد در فرآیندهای تصمیم‌گیری از سنت‌های عقلایی رایج در جامعه دموکراتیک فاصله گیرند و به رویکردهای احساسی رجوع کنند (Flavin & Keane, 2012: 64; Stearns, 1985: 813).

علاوه بر آثار نام برده شده، پترسون^۱ معتقد است افرادی که در وضعیت فقدان استرس قرار دارند، تمایلی برای فعالیتهای سیاسی نشان نمی‌دهند (Peterson, 1986: 76). همچنین براک^۲، میزان اضطراب در بین فعالان سیاسی آمریکایی را بررسی کرده است. وی آماری ارائه می‌کند که نشان می‌دهد لیبرال‌ها در آمریکا دارای اضطراب بیشتری نسبت به سایر فعالان سیاسی هستند و پس از لیبرال‌ها، به ترتیب میان‌روها و محافظه‌کاران قرار می‌گیرند (Brack & Zhang, 2005: ر.ک).

چارچوب نظری

چارچوب نظری مورد استفاده در این پژوهش در قالب نظریه هوش عاطفی^۳ مطرح

-
1. Peterson
 2. Brack
 3. Affective Intelligence

شده است. نظریه هوش عاطفی با نام دو تن از پژوهشگران برجسته در حوزه تأثیر اضطراب بر رفتار سیاسی یعنی مارکوس و مک کوئن شناخته می‌شود. مارکوس، کار خود را با بررسی انتخابات داخلی آمریکا آغاز کرد. او ابتدا مدلی را مبنی بر چگونگی پویایی انتخاب رأی‌دهندگان در انتخابات مطرح کرد (Markus & Converse, 1979: 1055).

انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۹۸۰ برای او نقطه عطفی محسوب می‌شد، زیرا وی پس از آن توانست کار تحقیقاتی خود را در قالب یک طرح بلندمدت دنبال کند و نتیجه نهایی را در سال ۱۹۹۳ منتشر نماید که ماحصل آن، نظریه هوش عاطفی است. مارکوس این‌طور استدلال می‌کند که واکنش مردم به نامزدها تنها مثبت یا منفی یا در واقع به صورت ارزشی نخواهد بود، بلکه همراه با هیجانات خاص است. نظریه‌های سنتی درباره تأثیر هیجانات بر رأی دادن، بیان می‌دارند که احساسات مثبت یا منفی درباره نامزدها مستقیماً بر نحوه رأی دادن شهروندان مؤثر است. مارکوس و مک کوئن، تصویر دقیق‌تری از نحوه تأثیر هیجانات دوران انتخابات بر رفتار سیاسی ارائه دادند. در واکنش به نامزدها و وقایع سیاسی، دو هیجان محوریت دارد: اضطراب و اشتیاق (ر.ک: Marcus & MacKuen, 1993).

اشتیاق بر این مسئله که به چه کسی رأی داده شود، تأثیر می‌گذارد و اضطراب، جریان جست‌وجو برای نامزدها را افزایش می‌دهد. زمانی که افراد دچار اضطراب نشوند، طبق عادت همیشگی خود (در اینجا یعنی تعلق حزبی)، رأی خواهند داد. از این‌رو اضطراب، نقش مهمی در پردازش اطلاعات دارد و موجب یادگیری می‌گردد. نمونه موردی که مورد بررسی این دو محقق قرار گرفت، دوره ریاست‌جمهوری جیمی کارتر است. وی که در دوران ریاست خود، وضعیت پر فراز و نشیبی را سپری می‌کرد، تأثیر بسزایی بر رفتار رأی‌دهندگان انتخابات ۱۹۸۰ گذاشت (ر.ک: Markus, 1982).

عملکرد کارتر در رویارویی با رخدادهایی چون انقلاب اسلامی در ایران، مسئله گروگان‌گیری، حضور نظامی شوروی در افغانستان و بحران اقتصادی آمریکا، منجر به ایجاد اضطراب در بین هواداران و اعضای حزب دموکرات آمریکا شد که در نتیجه آن، تعداد زیادی از هواداران حزب دموکرات و کارتر، دیگر اعتماد خود را به او از دست داده بودند و در نتیجه رأی خود را در جهت حمایت از جمهوری خواهان به صندوق‌های رأی انداختند. به طور کلی اضطراب درباره نامزد حزب دیگر، طبیعی است. آن چیزی که

اضطراب ایجاد می‌کند، تردید نسبت به باورهای موجود دربارهٔ حزب مورد علاقهٔ فرد است (کاتم و دیگران، ۱۳۸۶: ۲۰۸-۲۱۰).

مارکوس در ادامهٔ کار تحقیقاتی خود به نقد دیدگاه بسیاری از عصب‌شناسان پرداخت؛ زیرا به نظر وی، آنها تمامی تصمیم‌های انسان را بر محور انتخاب عقلانی تحلیل می‌کنند. در واقع او در تحقیق‌های بعدی خود نشان داد که حتی انسان آغازین نیز تنها بر اساس منافع خودش تصمیم نمی‌گیرد. در نتیجه عمده تصمیمات وی بر اساس گرایش‌ها و علایق او اتخاذ می‌گردد (Marcus & et al, 2000: 37-38).

او در ادامهٔ تحقیقاتش، بحث تحمل سیاسی را مطرح کرد. مارکوس نشان داد که به وجود آمدن یک محرک اضطراب‌زای بیرونی در بالا بردن تحمل سیاسی اشخاص و افزایش تفاهم‌های میان فردی، مؤثر است. تحقیق او در دو بخش ارائه شد و نشان داد که چگونه اضطراب از یک طرف سبب واکنش افراد با گرایش‌های قوی‌تر و متعصبانه‌تر می‌شود و از سوی دیگر چگونه می‌تواند باعث تسهیل در فرآیند رسیدن به تفاهم و اجماع گروهی شود. این در شرایطی است که اگر در گروهی عامل اضطراب‌زا وجود نداشته باشد، روند تفاهم‌پذیری با مشکل مواجه می‌شود (Marcus & et al, 2005: 949-950).

آخرین اثر پژوهشی مطرح مارکوس به کمک پژوهشگر دیگری به نام وولاک صورت گرفت که باعث تغییر جزئی در نظریهٔ او شد. در پژوهش جدید، دو دانشمند به این نتیجه رسیدند که واکنش‌های سیاسی افراد تنها در اثر هوش عاطفی آنان صورت نمی‌گیرد، بلکه این ویژگی‌های شخصیتی افراد است که به عنوان متغیر تأثیرگذار اولیه عمل می‌کند. به عبارت دقیق‌تر، هوش عاطفی افراد به عنوان متغیر میانجی عمل کرده و این ویژگی‌های شخصیتی و ضمیر ناخودآگاه افراد است که واکنش سیاسی را خلق می‌کند. به عنوان نمونه در کشوری مانند آمریکا، شهروندان بر اساس ایستارهای مدنی شکل گرفته در جامعهٔ خود تصمیم‌گیری می‌کنند که در ناخودآگاه اجتماعی‌شان وجود دارد. ایستارها و ارزش‌هایی چون گردش آزاد اطلاعات، حفظ حریم شخصی و...، ارزش‌های دموکراتیکی هستند که ذهن هر آمریکایی را شکل داده و در نتیجه فرد بر اساس ویژگی شخصیتی شکل گرفتهٔ خود مبادرت به تصمیم‌گیری می‌نماید (Marcus & Wolak, 2007: 177).

نظریه هوش عاطفه همچنان مورد توجه قرار دارد و جرح و تعدیل‌هایی در آن انجام شده است. یکی دیگر از تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفت، نظریه بست و کروگر است. این دو بر مسئله کنترل سیاسی^۱ و تأثیر آن بر واکنش سیاسی تأکید داشتند. البته در اینجا هم اضطراب، نقش متغیر میانجی را دارد؛ بدین شکل که دولت (در اینجا دولت آمریکا) خواستار انجام تعهدات خود است و این خواسته را بهانه مداخله خود در کنترل افراد جامعه قرار می‌دهد؛ اما به دلیل وجود فرهنگ سیاسی فردگرایانه و مشارکتی آمریکاییان، نه تنها کنترل بی‌اثر شده، بلکه میزان مشارکت سیاسی شهروندان نیز افزایش می‌یابد. یعنی افراد جامعه وقتی با کنترل سیاسی مواجه می‌شوند، احساس خطر کرده و در نتیجه مشارکت آنها طبق نظریه هوش عاطفی افزایش می‌یابد (Krueger & Best, 2011: 87-89).

به طور مثال در حوزه اینترنت، دولت‌نگران از افزایش مشارکت مردمی، به کنترل سیاسی مبادرت می‌نمایند که در نتیجه، این عمل دولت دخالت در حریم شخصی افراد تلقی شده، شهروند آمریکایی آن را بر نمی‌تابد. بنابراین آنچه حاصل می‌شود، افزایش مشارکت مردمی برای جلوگیری از اقدامات دولت در جهت کنترل سیاسی است (Krueger, 2005: 441).

همچنین محققان دیگری به نام‌های میلرو کراسنیک در راستای ادامه بحث‌های مارکوس، به بررسی تأثیر تهدید و فرصت‌ها بر میزان مشارکت سیاسی شهروندان پرداختند. این دو معتقدند و در تحقیق خود نشان می‌دهند که وجود تهدید یا به عبارتی عامل اضطراب‌زا، باعث افزایش بیشتر مشارکت سیاسی افراد می‌شود، تا وجود فرصت. به طور مثال در زمان ریاست جمهوری کلینتون، زمانی که تهدیدی برای سیستم سیاسی وی به وجود می‌آمد، سیلی از کمک‌های مالی و خدماتی از سوی هواداران به دفتر کلینتون سرازیر می‌شد. اما در زمان شکل‌گیری فرصت، به دلیل وجود امنیت و فقدان اضطراب سیاسی، حجم عظیمی از کارت‌های تبریکی برای او ارسال می‌شد که پشتوانه سیاسی ویژه‌ای برای صورت بخشیدن به عمل سیاسی محسوب نمی‌شود (Miller & Krosnik, 2004: 508-509).

البته تهدید تنها یک مسئله ساده اقتصادی با ماهیتی داخلی نیست. وجود تهدیدهای امنیتی بزرگ، کنترل جریان رهبری را نیز برای یک سیاستمدار ساده‌تر می‌کند. به طور مثال حادثه ۱۱ سپتامبر که یک حادثه امنیتی برای آمریکایی‌ها محسوب می‌شد، به سیاستمداران این کشور اجازه داد تا در قالب مبارزه با تروریسم بتوانند از مشارکت حداکثری شکل گرفته در جامعه استفاده کنند (Merolla & Zechmeister, 2009: 578-579). همچنین یک تهدید می‌تواند در قالب نوعی مصرف‌گرایی سیاسی، اهرم قدرتمندی برای اعمال سیاست‌ها باشد. به طور مثال پس از همراهی نکردن دولت ژاک شیراک، رییس‌جمهور وقت فرانسه با دولت آمریکا برای حمله به عراق، مردم آمریکا این عمل را تهدیدآمیز قلمداد کردند و به تحریم کالاهای فرانسوی پرداختند (Stolle & et al 2005: 246). در واقع اضطراب سیاسی شکل گرفته میان شهروندان آمریکایی، نوعی اجماع سیاسی را در پی خود داشت.

به طور خلاصه می‌توان بیان داشت که نظریه هوش عاطفی به عنوان یک نظریه با چارچوب تحلیلی شناختی، سعی دارد تا میان شناخت انسان سیاسی، نحوه تصمیم‌گیری وی و ویژگی‌های بیولوژیک و روانی ذهن انسان ارتباط برقرار کند. در واقع هوش عاطفی سعی داشته تا با معرفی برخی مؤلفه‌های روانی همچون اضطراب، هیجان و یادگیری، به چگونگی و نحوه تصمیم‌سازی انسان سیاسی جهت مشارکت سیاسی وی پاسخ دهد. با این حال هنوز نقش تغییر میزان اضطراب و نسبت آن با کنش سیاسی افراد مبهم و بدون پاسخ باقی مانده است. بر همین اساس در این مقاله سعی شده است تا با بررسی یک نمونه موردی منتخب به طرح سؤال جدیدی درباره ارتباط دو عامل نامبرده یعنی تغییر میزان اضطراب و سطح رفتار سیاسی افراد بپردازد.

برای نیل به پاسخ پرسش یادشده، نظریه هوش عاطفی به دلیل بی‌توجهی به شدت و میزان اضطراب به‌وجودآمده برای شهروندان، کافی به نظر نمی‌رسد. پیش از هر چیز باید از معیاری برای سنجش مقدار این اضطراب استفاده کرد. در این راستا استفاده از آزمون اضطراب کتل در دستور کار قرار دارد. اما تبیین دلایل تغییر رفتار سیاسی نیز با توجه به تغییر میزان اضطراب به کمک هوش عاطفی مارکوس میسر نخواهد بود. بنابراین سعی شده است تا با استفاده از سازوکارهای دفاعی فروید، تغییرات رفتاری به‌وجودآمده، تجزیه و تحلیل نهایی شود.

فرآیند عملیاتی‌سازی پژوهش

برای سنجش میزان رفتار سیاسی دانشجویان از پرسشنامه‌ای که محقق طراحی کرده، استفاده شده است. این پرسشنامه، هجده سؤال دارد و بر اساس الگوی مقیاس‌سازی لیکرت^۱ طراحی شده است. برای هر سؤال حداکثر نمره ۵ در نظر گرفته شده است. نزدیک بودن به این نمره نشان‌دهنده تمایل بیشتر فرد به فعالیت سیاسی بیشتر یا به اصطلاح سطح رفتار سیاسی بالاتر است.

پرسشنامه دوم برای سنجش میزان اضطراب دانشجویان است که برای این کار از آزمون اضطراب کتل استفاده شده است. لازم به ذکر است که تست اضطراب به عنوان پرسشنامه شماره ۱ به آزمون‌شونده داده شده، تا مبادا پرسشنامه سنجش سطح رفتار سیاسی، خود باعث ایجاد اضطراب در فرد شود و در نتیجه برآیند کار تحقیقاتی را زیر سؤال ببرد.

آزمون‌شوندگان همگی پسر هستند. علت کار این است که نمره ترازبندی‌شده در آزمون کتل برای بانوان و آقایان متفاوت است و این می‌توانست روی نتیجه‌گیری آزمون اثر سوء بگذارد. بنابراین سنجش تأثیر اضطراب بانوان روی سطح رفتار سیاسی آنها را باید در مقاله‌ای جداگانه بررسی کرد. این دو پرسشنامه روی ۳۵ نفر از دانشجویان پسر مورد آزمون قرار گرفته که آزمون فرضیه، مبتنی بر بررسی و تحلیل این داده‌ها استوار است.

نمونه‌گیری این مقاله بر اساس قضیه حد مرکزی^۲ صورت گرفته است. قضیه حد مرکزی بیان می‌کند که «مجموع و میانگین مقادیر یک نمونه تصادفی n تایی که از یک جامعه آماری انتخاب می‌شود، به طور تقریبی به یک توزیع نمونه‌گیری قرینه گرایش دارد». در قضیه حد مرکزی، اگر یک نمونه تصادفی n تایی از یک جامعه غیر نرمال با میانگین μ و انحراف معیار σ معین انتخاب شود، هرچه n بزرگ‌تر شود، توزیع نمونه‌گیری میانگین نمونه \bar{X} تقریباً به صورت نرمال توزیع خواهد شد. در واقع قضیه حد مرکزی صرف‌نظر از توزیع جامعه آماری مورد نمونه‌گیری، همیشه برقرار است. در این راستا پژوهشگران معتقدند که صرف‌نظر از توزیع جامعه آماری، حداقل یک نمونه سی‌تایی لازم

1. Likert

2. Central Limit Theorem

است تا بتوان گفت توزیع آماره \bar{X} نرمال است (آذر و مؤمنی، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۷).

برای هر پرسشنامه، الگوی ترازبندی شده خاصی وجود دارد. ترازبندی آزمون کتل به این شکل است که نمره اتخاذ شده در یکی از یازده تراز موجود قرار می‌گیرد. نمرات تراز شده ۰-۳ نشان‌دهنده شخصی آرام، بلغمی، پابرجا، راحت و تنش‌زدوده است. نمره این افراد از ۰ تا ۲۳ تغییر می‌کند. دسته دوم، نمرات تراز شده ۴-۶ را دارند که نشان‌دهنده درجه متوسط اضطراب است و نمرات آنها از ۲۳ تا ۳۷ است. در نهایت دسته سوم، خود به دو گروه تبدیل می‌شود و در هر گروه، میزان اضطراب متفاوت است؛ چنان‌که گروه اول که در تراز ۷ و ۸ قرار دارد، دارای اضطراب روان‌آزرده هستند و نمره آنها بین ۳۷ تا ۴۵ است. ولی گروه دوم که تراز ۹ و ۱۰ را تشکیل می‌دهند، دارای اضطراب شدید و نیازمند مراجعه به روان‌درمانگر برای مشورت هستند. اما در پرسشنامه دوم همانند آزمون کتل، ما سه دسته از افراد را از یکدیگر جدا کردیم. سه دسته دارای سطح رفتار سیاسی پایین، متوسط و بالا که نمره اتخاذ شده برای هر دسته به ترتیب زیر است:

۱. سطح رفتار سیاسی پایین (انزوای سیاسی): ۰-۲/۵

۲. سطح رفتار سیاسی متوسط (رفتار سیاسی مشارکتی): ۲/۵-۳/۵

۳. سطح رفتار سیاسی بالا (رفتار سیاسی اعتراضی): ۳/۵-۵

شاخص اول و دوم یعنی پیگیری اخبار، استفاده از اینترنت، شبکه‌های اجتماعی مجازی و وبلاگ‌ها و مشارکت در مباحث سیاسی برای دانشجویان دانشکده حقوق و علوم سیاسی در سطح پایین رفتار سیاسی متصور شده است. شاخص‌های سوم تا پنجم یعنی شرکت در انتخابات و عضویت در ستادهای انتخاباتی و گروه‌های سیاسی برای دانشجویان دانشکده، رفتاری متوسط پیش‌فرض گرفته شده است. همچنین عضویت در گروه‌های سیاسی غیر رسمی در دانشکده و در نهایت تماس با نخبگان و شرکت در تظاهرات، نشان‌دهنده رفتار سیاسی بالا و متمایل به رفتارهای اعتراضی مد نظر قرار گرفته است. همچنین متغیرهای میانجی و مداخله‌گر تحقیق همچون جنسیت، بنا به دلیل یاد شده و رشته تحصیلی افراد و سایر مؤلفه‌های اثرگذار دیگر بر سطح رفتار سیاسی، در تحقیق حاضر مورد سنجش قرار نگرفته و به صورت پیش‌فرض، اثر آنان صفر در نظر گرفته شده است.

تجزیه و تحلیل داده‌ها

پس از مطرح شدن نظریه‌های مربوط به حوزه اضطراب و رفتار سیاسی، مقاله حاضر به تحلیل داده‌های میدانی به دست آمده از مطالعه موردی روی دانشجویان می‌پردازد. جداول زیر نیز در این راستا تدوین شده است و هر کدام از این جداول، نمره‌های خام به دست آمده مربوط به دو متغیر فرضیه را نمایش می‌دهد.

جدول ۱- فراوانی نمره اضطراب دانشجویان پسر

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

| دسته‌ها | f_i | $\frac{f_i}{n}$ به درصد |
|------------------------------|-------|-------------------------|
| اضطراب پایین، تنش زوده | ۱ | ۳٪ |
| اضطراب متوسط | ۲۱ | ۶۰٪ |
| اضطراب بالا، روان آزوده | ۱۱ | ۳۱٪ |
| اضطراب بالا، نیاز به درمانگر | ۲ | ۶٪ |

جدول ۲- فراوانی سطح رفتار سیاسی دانشجویان پسر

دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

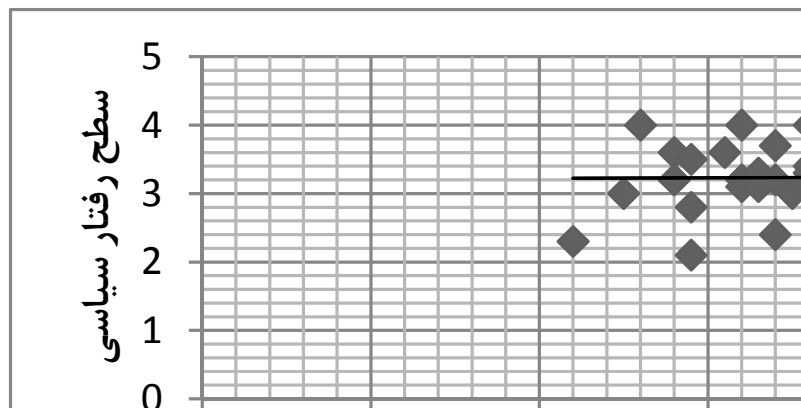
| دسته‌ها | f_i | $\frac{f_i}{n}$ به درصد |
|---------------------|-------|-------------------------|
| انزوای سیاسی | ۴ | ۱۱٪ |
| رفتار سیاسی مشارکتی | ۲۱ | ۶۰٪ |
| رفتار سیاسی اعتراضی | ۱۰ | ۲۹٪ |

جدول‌های شماره ۱ و ۲ نشان می‌دهد که شصت درصد از دانشجویان پسر دانشکده، هم رفتار سیاسی مشارکتی (متوسط) دارند و هم میزان اضطرابشان در وضعیت نرمال و متوسط است. همچنین با مقایسه فراوانی نسبی انزوای سیاسی و اضطراب پایین دانشجویان و مقایسه اضطراب بالا و رفتار سیاسی اعتراضی آنان، مشخص می‌شود که رابطه‌ای میان دو متغیر برقرار بوده، به عبارتی انتظار و حدس اولیه، محقق نشده است. در بخش مقدمه اشاره شد که انتظار می‌رود سطح رفتار سیاسی دانشجویان در اثر افزایش اضطراب بالا رود. طبق نظر مارکوس و مک‌کوئن، اضطراب باعث افزایش یادگیری می‌شود که این امر در نتیجه می‌تواند موجب افزایش فعالیت و علاقه فرد

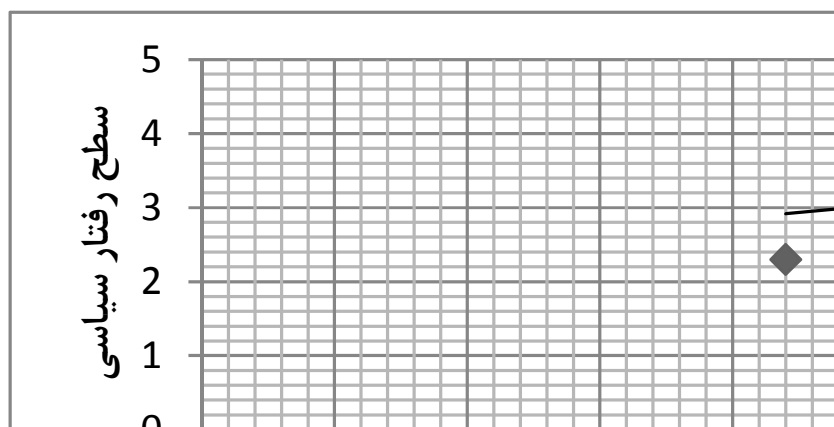
نسبت به رویدادهای سیاسی گردد (افزایش مشارکت سیاسی) و طبق نظر آدلر، عدم امنیت فرد باعث می‌شود که او در تلاش برای کسب امنیت خود نسبت به رویدادهای سیاسی حساسیت نشان دهد و به دنبال کسب قدرت رود.

اما شواهد تحقیق، چیز دیگری را نشان می‌دهد. در واقع شصت درصد از دانشجویان، هم رفتار سیاسی مشارکتی دارند و هم دارای اضطراب نرمال هستند. طبیعی است که افراد در وضعیت نرمال، رفتارهای معقولانه‌ای از خود بروز می‌دهند. اما آنچه برای نویسندگان اهمیت دارد، این است که رابطه میان اضطراب و سطح رفتار سیاسی در وضعیت‌های غیر نرمال در چه وضعیتی است. تحلیل دقیق‌تر این داده‌ها تنها با استفاده از نمودار میسر می‌گردد.

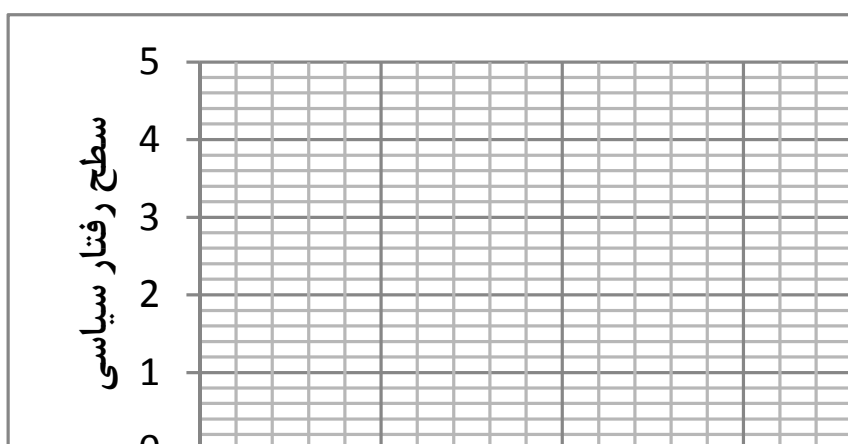
پیش‌بینی این است که در موقعیتی که فرد دارای اضطراب پایین و به‌ویژه متوسط است، با افزایش اضطراب، سطح رفتار سیاسی فرد افزایش یابد؛ اما اگر اضطراب فرد بالا رود، وضعیت دیگری رخ خواهد داد. نمودارهای زیر گویای این مسئله خواهند بود.



شکل ۱- نمودار پراکنش اضطراب و سطح رفتار سیاسی



شکل ۲- نمودار پراکنش داده‌ها تا میزان اضطراب بالا (تا نمره ۳۶)



شکل ۲- نمودار پراکنش داده‌ها با میزان اضطراب بالا (نمره ۳۶ به بالا)

برای تحلیل نمودارهای شماره ۱، ۲ و ۳ باید ضرایب همبستگی و تعیین‌کنندگی مد نظر قرار گیرد. در شکل ۱، ضریب همبستگی^۱ و ضریب تعیین^۲ هر دو عدد صفر را نشان می‌دهد. وجود خط مستقیم گویای این مسئله است که در نمای کلی متغیر وابسته فرضیه یعنی اضطراب، هیچ تأثیری بر رفتار سیاسی به عنوان متغیر مستقل نداشته، اساساً رابطه معناداری میان این دو مؤلفه وجود ندارد (کورتز، ۱۳۸۶: ۷۲ و ۱۱۰).

1. Coefficient of Correlation
2. Coefficient of Determination

اما برای تبیین دقیق‌تر مسئله می‌توان نمودار حاصل‌شده را به دو بخش تقسیم کرد. بخش اول، میزان اضطراب تا نمره ۳۶ (یعنی اضطراب نرمال) را در برمی‌گیرد (شکل ۲) و در بخش دوم، اضطراب بالا (یعنی روان‌رنجور و خطرناک) با نمره ۳۶ به بالا ارزیابی شده است (شکل ۳).

در شکل ۲، زمانی که اضطراب افزایش می‌یابد، سطح رفتار سیاسی دانشجویان نیز بالا می‌رود. یعنی رابطه مستقیم میان این دو متغیر برقرار است؛ زیرا ضریب همبستگی ۰/۰۳۳ بوده که خود تبیین‌کننده همین مسئله است. ضریب تعیین‌کنندگی عدد ۰/۰۶۴ را به ما نشان می‌دهد؛ بدین معنی که در وضعیت نرمال اضطراب، نزدیک به شش درصد تغییرات مربوط به سطح رفتار سیاسی دانشجویان، تحت تأثیر عامل اضطراب است که نسبتاً مقدار قابل توجهی است. به زبان ساده‌تر، افزایش اضطراب تا شش درصد می‌تواند موجب افزایش سطح رفتار سیاسی شود.

اما در شکل ۳، یعنی اضطراب به میزان خطرناک، رابطه‌ای معکوس میان دو متغیر شکل می‌گیرد. با توجه به این نمودار می‌توان بدون لحاظ نمودن اعداد و در نظر گرفتن شیب خط، حدس زد که رابطه دو متغیر کاملاً معکوس است. ضریب همبستگی ۰/۰۵۵- نشان‌دهنده این است که با افزایش اضطراب از نمره ۳۷ به بعد، رفتار سیاسی کاهش می‌یابد. ضریب تعیین‌کنندگی میان دو متغیر، عدد قابل توجه ۰/۲۵۷ است. در واقع این مسئله بیان می‌دارد که یک‌چهارم از علت کاهش رفتار سیاسی دانشجویان، اضطراب بالای آنهاست. افزایش اضطراب در این وضعیت تا میزان یک‌چهارم موجب کاهش سطح رفتار سیاسی می‌شود.

در نتیجه با مقایسه سه شکل می‌توان دریافت که هرچه اضطراب در وضعیت نرمال افزایش یابد، طبیعتاً سطح رفتار سیاسی نیز باید افزایش یابد؛ اما هرچه اضطراب در شرایط خطرناک دستخوش تغییرات شود، تأثیر معکوس خود را بر سطح رفتار سیاسی خواهد گذاشت. یعنی با افزایش اضطراب، سطح رفتار سیاسی کاهش می‌یابد.

مدل پیشنهادی

طبق نظر آدلر، ما برای رسیدن به آزادی، امنیت خود را از دست می‌دهیم. این مسئله منشأ شکل‌گیری اضطراب در ما خواهد بود. پس از به وجود آمدن اضطراب، طبق

نظریه هوش عاطفی مارکوس و مک کوئن، میزان مشارکت سیاسی ما افزایش می‌یابد که طبق نظر وولاک، بسته به نوع ایستارهای حاکم در یک جامعه، واکنش سیاسی از لحاظ نوع و میزان متفاوت خواهد بود. در نتیجه شهروندان با افزایش مشارکت خود خواستار به دست آوردن مجدد امنیت خود خواهند بود.

اما طبق نظر بست و کروگر، دولت‌ها بدون کنش نخواهند بود و در چارچوب کنترل شرایط (شهروندان) عمل خواهند کرد که این همان شکل‌گیری مانع سیاسی است. اما خود این مانع جدید نیز باعث افزایش مشارکت شهروندان می‌شود. چنان‌که (طبق نظر فروید) افراد جامعه بتوانند این مانع را از طریق مسالمت‌آمیز کنار بگذارند، مسئله پایان می‌یابد. در غیر این صورت رفتار اعتراضی نمایان می‌گردد. در صورت حذف نشدن مانع، این شهروندان هستند که به حالت انزوای سیاسی روی آورده، منتظر می‌مانند تا بار دیگر مشارکت خود را بروز دهند. در این اثنا آنها از سازوکارهای دفاعی استفاده می‌کنند، تا بتوانند بر اضطراب خود غلبه کنند. اما آنچه باعث حل نشدن کامل مسئله می‌شود، همانا وجود مانع سیاسی است که می‌تواند موجب اضطراب اجتماعی - سیاسی در شهروندان شود.

در این مدل، سه حلقه وجود دارد. ساعت گرد اول، بین چهار عامل افزایش مشارکت، ایجاد مانع برای کاهش مشارکت، پرخاشگری و موفقیت در حذف مانع قرار گرفته است. این حلقه افزایشی (تقویتی) است، زیرا هر کدام از این عوامل، پس از رخ دادن موجب تقویت عامل پس از خود می‌شوند. یعنی اگر شهروندان بتوانند یک مانع سیاسی را کنار بزنند، مشارکت آنها در مراحل بعدی بیشتر و احساسی‌تر خواهد شد و در نتیجه سیستم سیاسی نیز ممکن است در جهت کاهش و یا تقویت این مشارکت عمل کند.

اما ساعت گرد دوم، بین شش عامل احساس ناامنی، ایجاد اضطراب، افزایش مشارکت، شکل‌گیری مانع، پرخاشگری و عدم موفقیت در حذف مانع، حلقه تقویتی دیگری را به وجود آورده است. به این معنی که هر کدام از عوامل باعث تقویت عامل پس از خود می‌شود و در نهایت موفق نشدن در حذف مانع بر میزان سلب امنیت می‌افزاید و چرخه با حالت افزایشی به کار خود ادامه می‌دهد. پس این چرخه تا وقتی که به عنوان مانع سیاسی در جهت مهار مشارکت شهروندان عمل کند، حالت افزایشی و

تقویتی خود را حفظ می‌کند.

پاد ساعت گرد سوم، حالتی کاملاً کاهشی (تعادلی) دارد. با توجه به اینکه یک جامعه در جهت رسیدن به تعادل حرکت می‌کند، حلقه سوم این چرخه نیز در جهت متعادل کردن دو حلقه قبلی عمل می‌کند و سیستم (در اینجا جامعه) را به تعادل می‌رساند. این حلقه با سه عامل ابتدایی، دوباره به چرخه اصلی بازمی‌گردد. بدین صورت که پس از موفق نشدن در حذف مانع، انزوای سیاسی برای شهروندان صورت می‌گیرد و آنها نیز به استفاده از سازوکارهای دفاعی می‌پردازند. اما تأثیر این سازوکارها بر ایجاد اضطراب دوباره منفی است و برای همین چرخه تعادلی می‌شود. یعنی سازوکارهای دفاعی به عنوان عامل تسکین‌دهنده عمل می‌کند و اضطراب افراد را کاهش می‌دهد و میزان مشارکت سیاسی شهروندان در چرخه اصلی آتی، کاهش یافته، تعادل بار دیگر به جامعه بازمی‌گردد. از حلقه سوم می‌توان دو نکته را دریافت: نخست اینکه مشارکت سیاسی هیچ‌گاه مانند حلقه‌های پیشین پایان نمی‌پذیرد و دوم اینکه یک سیاست‌مدار موفق کسی است که بتواند شرایط را برای استفاده راحت‌تر شهروندان از سازوکارهای دفاعی مهیا کند (در اینجا منظور سازوکار دفاعی تصعید است)، تا از این طریق بتواند کنترلی بر نحوه مشارکت شهروندان داشته باشد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها

بر اساس نظریه مارکوس و مک‌کوئن، هرچه اضطراب افزایش می‌یابد، شوق افراد برای فعالیت سیاسی بیشتر می‌شود. اما یافته‌های پژوهش کنونی نشان می‌دهد که اضطراب در وضعیت نرمال و آرام خود باعث ایجاد تلاش در جهت کسب قدرت و یا فعالیت سیاسی می‌گردد. در نتیجه اضطراب به عنوان محرکی عمل می‌کند که توانسته توده مردم را به مشارکت سیاسی علاقه‌مند کند. بی‌شک اضطراب همواره مثبت عمل نمی‌کند؛ یعنی وقتی اضطراب بالا می‌رود، طوری که در وضعیت نگران‌کننده‌ای قرار می‌گیرد، در آن صورت سطح رفتار سیاسی افراد کاهش می‌یابد. در این وضعیت افراد به سازوکارهای دفاعی روی می‌آورند. از این میان، سازوکارهای دفاعی که اثر اجتماعی مشخصی دارند، یعنی تصعید و جابه‌جایی، در مدل پیشنهادی در نظر گرفته شده است.

بدیهی است که سازوکارهای دفاعی فردی افراد، ارتباطی با موضوع تحقیق حاضر ندارد. در واقع فرد یا در وضعیت پرخاشگری برای حذف مانع قرار می‌گیرد و یا اینکه دچار افسردگی می‌شود. اگر مانع بزرگ باشد که فرد قادر به حذف آن نباشد، یا اینکه درگیر کردن خود با مشکل را عقلانی تصور نکند، در نتیجه به سمت انفعال و انزوای سیاسی پیش می‌رود. در وضعیتی که موانع مشارکت سیاسی پدید آید و فرد ترس از مواجه شدن با هزینه‌های مشارکت را دارد و یا اینکه می‌داند توان مقابله با موانع را ندارد، از فعالیت سیاسی خود دست کشیده، سعی می‌کند تمرکز خود را معطوف به انجام عملی خاص کند. تصعید، بازگشت و جابه‌جایی، عمده‌ترین سازوکارهایی است که افراد از آنها استفاده می‌کنند و تا وقتی که موانع سیاسی ادامه داشته باشد، فرد در وضعیت انزوای سیاسی قرار می‌گیرد و به محض ایجاد فضای مناسب، رفتار سیاسی فرد شکل طبیعی و گاه حالت افراطی و اعتراضی به خود پیدا می‌کند.

پژوهش حاضر به دنبال آن بود تا به طرح مسئله‌ای جدید در حوزه ادبیات مطالعه کنش سیاسی بپردازد. از این‌رو به کمک یک نمونه آزمایشی کوچک سعی داشت تا عنوان نماید که مؤلفه‌های روانی همچون اضطراب می‌توانند به عنوان متغیرهای مهم در مطالعات مربوط به این حوزه مد نظر پژوهشگران قرار گیرد. مدلی که نویسندگان این مقاله ارائه کرده‌اند نیز ترکیبی است از تئوری‌های روان‌شناختی مطرح‌شده با رویکردی عموماً شناختی و روان‌کاوانه. در نتیجه تصدیق مدل یادشده برای جامعه آماری کوچک تعریف‌شده نمی‌تواند مدعی تعمیم‌پذیری خود برای کل جامعه و حتی گروه اجتماعی مافوق خود یعنی دانشجویان کل کشور باشد. همچنین نظریه هوش عاطفی در راستای تکمیل هرچه بیشتر خود از ابتدای دهه ۱۹۸۰ میلادی تا به امروز، توانسته گام‌های مهمی بردارد؛ به طوری که شکل اولیه این تئوری به کمک مطالعات میدانی مارکوس طی بیست سال مبارزات انتخاباتی ایالات متحده آمریکا پدیدار شده است.

از این‌رو بررسی و تأیید نهایی این مدل نیز نیازمند پژوهشی گسترده‌تر و پیمایشی ملی با جامعه آماری وسیع‌تر است. بنابراین نویسندگان به دیگر پژوهشگران علاقه‌مند حوزه مطالعات رفتار سیاسی توصیه می‌کنند تا با بهره‌گیری از مدل پیشنهادی یادشده، به شناسایی روابط دقیق مؤلفه‌های ذکر شده و تکمیل مدل ارائه‌شده بپردازند.

منابع

- آذر، عادل و منصور مؤمنی (۱۳۸۵) آمار و کاربرد آن در مدیریت، جلد دوم، چاپ دهم، تهران، سمت.
- اتکینسون، ریتال و دیگران (۱۳۸۸) زمینه روان‌شناسی هیلگارد، ترجمه محمدنقی براهنی و دیگران، تهران، رشد.
- اصلاحچی، مرتضی (۱۳۸۷) «پیش‌بینی‌ناپذیری کنش سیاسی ایرانیان»، ماهنامه گزارش، سال هفدهم، شماره ۲۰۰، ص ۲۹.
- پروچاسکا، جیمز و جان نورکراس (۱۳۸۷) نظریه‌های روان‌درمانی، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ پنجم، تهران، رشد.
- جعفری‌نژاد، مسعود و دیگران (۱۳۹۰) «تحلیل رفتار انتخاباتی (مطالعه موردی: دهمین دوره ریاست جمهوری حوزه انتخابیه هریس)»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهررضا، صص ۱۵۹-۲۰۸.
- شفیع‌آبادی، عبدالله و غلامرضا ناصری (۱۳۶۵) نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی، تهران، مرکز دانشگاهی.
- شولتز، دوان و سیدنی شولتز (۱۳۸۹) نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ هفدهم، تهران، مؤسسه نشر ویرایش.
- فتحی آشتیانی، علی (۱۳۸۵) مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی، چاپ ششم، تهران، مؤسسه بعثت.
- فیست، جس و گریگوری فیست (۱۳۸۷) نظریه‌های شخصیت، ترجمه یحیی سید محمدی، چاپ سوم، تهران، روان.
- کاتم، مارتا و دیگران (۱۳۸۶) مقدمه‌ای بر روان‌شناسی سیاسی، ترجمه کمال خرازی و جواد علاقبندراد، تهران، مرکز دانشگاهی.
- کچوئیان، حسین و عبدالحسین کلانتری (۱۳۹۳) «مفهوم‌سازی گفتمانی جنبش دانشجویی در ایران (مطالعه موردی: دفتر تحکیم وحدت)»، فصلنامه سیاست، شماره ۳۰، صص ۲۱۹-۲۴۹.
- کورتز، نورمن (۱۳۸۶) آمار در علوم اجتماعی، ترجمه حبیب‌الله تیموری، چاپ پنجم، تهران، نی.
- لوبون، گوستاو (۱۳۷۱) روان‌شناسی توده‌ها، ترجمه کیومرث خواجوی‌ها، تهران، روشنگران.

۱۷۰ / پژوهش سیاست نظری، شماره بیستم، پاییز و زمستان ۱۳۹۵
محمدی‌فر، نجات و دیگران (۱۳۹۲) «بررسی عوامل اجتماعی - اقتصادی مؤثر بر رفتار انتخاباتی، با تأکید بر انتخابات ریاست‌جمهوری نهم و دهم (مطالعه موردی: شهر کرمانشاه)»، فصلنامه دانش سیاسی و بین‌المللی، شماره پنجم، صص ۱۱۵-۱۳۶.

- Augoustinos, Martha and Katherine J, Reynolds, (2001) *Understanding Prejudice, Racism and Social Conflict*, London, Sage Publications.
- Brack, C., & Zhang, X (2005) "Anxiety, Depression, and Goal-Seeking in Conversation, Liberals, and Moderates", Available at, <http://neuropolitics.org/Anxiety-Depression-and-Goal-Seeking-in-Conservatives-Liberals-Moderates.html>, (Last visited, 2 August 2012)
- Flavin, P., & Keane, M, J (2012) "Life Satisfaction and Political Participation, Evidence from the United States", *Journal of Happiness Studies*, Vol.13, pp, 63-78
- Krueger, B, S (2005) "Government Surveillance and Political Participation on the Internet", *Social Science Computer Review*, Vol.23, No.4, pp, 439-452
- Krueger, B, S., & Best, S, J (2011) "Government Monitoring and Political Participation in the United States, The Distinct Roles of Anger and Anxiety", *American Politics Research*, Vol.39, No.1, pp.85-118
- Lane, R, E (1983) "Political Observers and Market Participants, the Effects on Cognition", *Political Psychology*, Vol.4, No.3, pp.455-482
- Lenz, G., & McDonald, J, S (2008) "Reassessing the Role of Anxiety in Vote Choice", *Political Psychology*, Vol.29, No.2, pp.275-296
- Markus, G (1982) "Political attitudes during an election year, A report on the 1980 NEW panel study", *American Political Science Review*, Vol.76, pp.538-560
- Markus, G., & Converse, P (1979) "A dynamic simultaneous equation model of electoral choice", *American Political Science Review*, Vol.73, pp.1055-1070
- Marcus, G., & MacKuen, M (1983) "Anxiety, enthusiasm, and the vote, The emotional underpinning of learning and involvement during presidential campaigns", *American Political Science Review*, Vol.87, No.3, pp.672-685
- Marcus, G., & Neuman, W, R., & MacKuen, M (2000) *Affective intelligence and political judgment*, Chicago, University of Chicago Press.
- Marcus, G., & Sullivan, J, L., & Theiss-Morse, E., & Stevens, D (2005) "The Emotional Foundation of Political Cognition, The Impact of Extrinsic Anxiety on the Formation of Political Tolerance Judgment", *Political Psychology*, Vol.26, No.6, pp.949-963
- Marcus, G., & Wolak, J (2007) "Personality and Emotional Response, Strategic and Tactical Responses to Changing Political Circumstances", *The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science*, Vol.614, pp.172-195
- Mashayekhi, M (2001) "The Revival of the Student Movement in Post-Revolutionary Iran", *International Journal of Politics, Culture and Society*, Vol.15, No.2, pp.283-313, Available at, <http://www.jstor.org/stable/20020116>

- McGraw, K, M (2000) "Contributions of the Cognitive Approach to Political Psychology", *Political Psychology*, Vol.21, No.4, pp.805-832
- Merolla, J, L., & Zechmeister, E, J (2009) "Terrorist Threat, Leadership, and the Vote, Evidence from Three Experiments", *Political Behavior*, Vol.31, pp.575-601.
- Miller, J, M., & Krosnik, J, A (2004) "Threat as a Motivator of Political Activism, A Field Experiment", *Political Psychology*, Vol.25, No.4, pp.507-523
- Peterson, S, A (1986) "Death Anxiety and Politics", *Journal of Death and Dying*, Vol.17, pp.74-169
- Pratto, Felicio (2004) *Authoritarian Closed-Mindedness Personality*, *Encyclopedia of Group Processes & Intergroup Relations*, Sage Publication 10 Apr, 2010, <<http://www.Sage reference.com/processes/article-n15.html>>.
- Stearns, P, N., & Stearns, C, Z (1985) "Emotionology, Clarifying the History of Emotion and Emotional Standards", *American Historical Association*, Vol.90, No.4, pp.813-836.
- Stolle, D., & Hooghe, M., & Micheletti, M (2005) "Politics in the Supermarket, Political Consumerism as a Form Political Participation", *International Political Science Review*, Vol.26, No.3, pp.245-269.
- Woodward, C. vann & Roper, John Herbert (1956) *Southernner*, Athens: University of Georgia Press.